نگرشى بر احكام‏

تقيّه و ابعاد آن‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در اين شماره بر آنيم كه تقيّه و انواع آن را بررسى كنيم و شبهاتى را كه در اين‏باره وارد شده پاسخ دهيم. نخست لازم است تقيّه را از نظر لغت و اصطلاح بررسى نماييم، سپس به احكام تكليفى و وضعى آن پرداخته كاربرد تقيّه را در عصر ائمه و امروز مورد بحث و تحقيق قرار دهيم.

تقيّه از منظر لغت‏

تقيّه از نظر فرهنگ لغت به مفهوم: دورى كردن، پرهيز از ضرر و خطر و اسم آن «تقوا» است و اصل آن اِوْتَقى‏ يوتقى بوده، واو آن به سبب كسره حرف پيشين، بدل به «ياء» و پس آن قلب به تا و سپس در تاى بعد خود، ادغام گرديده و «اتّقى‏ يتّقى» شده است.(1)

ابن اعرابى گفته تقاة، تقيّه، تقوى‏ و اتّقاء از يك ريشه‏اند، از اين‏رو در برخى از قرائت‏هاى قرآنى به جاى تقاةً در آيه «الا ان تتّقوا منهم تقاةً، «تقيّةً» قرائت شده و اگر در حديث شريف تبقّه و توقّه آمده يعنى خود را نگهدار و نفس خويش را در معرض تلف و هلاكت قرار مده و از آفات دورى و پرهيز كن از همين اصل مى‏باشد.(2) و نيز در حديث، راوى مى‏گويد: آيا در برابر شمشير، تقيّه وجود دارد؟ فرمود: تقيّه در آن هنگامى است كه خار در چشم و كينه در دل مى‏باشد، سازش حاصل مى‏شود. اين حديث را اين چنين معنا كرده‏اند: برخى مردم از برخى ديگر تقيّه مى‏كردند و صلح و سازش اظهار مى‏داشتند در حالى كه باطن آن‏ها خلاف ظاهر بود.(3)

صاحب مفردات مى‏نويسد: تقيّه از «وقى» گرفته شده و اصل آن «وقيه» است تاء به واو تبديل شده است. از اين جهت با تقوا كه از «وقوى‏» گرفته شده هم ريشه است وقى وقايةً به معناى صيانت و نگهدارى و حفاظت است.

تقيّه از نگرگاه شيعه و سنّى‏

بر خلاف آن‏چه معروف است تعريف تقيّه در نزد اهل سنّت با تعريف شيعه يك‏سان است؛ تنها تفاوتى كه وجود دارد از حيث نوع تعبير و ساختار الفاظ است و همه عالمان اسلامى بر وجود اصل تقيّه اتفاق نظر دارند و در اين‏كه تقيّه از نوع دروغ، نفاق و فريب نيست نيز متفق القول مى‏باشند. براى تثبيت اين مدعا به چند تعريف از علماى اهل سنّت اشاره مى‏كنيم:

1 - سرخسى حنفى (ت 490 ه) مى‏گويد: تقيّه عبارت از اين است كه انسان به آن‏چه اظهار مى‏كند جان خويش را حفظ مى‏كند هر چند خلاف آن را در دل پنهان كرده باشد.(4)

2 - ابن حجر عسقلانى شافعى (م 850 - 851 ه) در ذيل آيه اِلاّ اَن تَتَّقُوا منهم تقاةً(5) مى‏گويد: تقيّه عبارت است از محافظت جان يا آبرو و يا مال از شرّ دشمنان و مخالفان دو نوع‏اند: يكى دشمن دينى مانند مسلمان و كافر، و ديگرى دشمنى كه براى مقاصد دنيا عناد و رقابت دارد مانند مال و منال و ملك و رياست.(6) اين تعريف شامل تقيّه كردن از انسان بى‏حيا و خشمگين نمى‏شود با اين‏كه مردم از ترس زبان با او مدارا مى‏كنند.

3 - رشيد رضا صاحب تفسير المنار (م 1354 ه) مى‏نويسد: «تقيّه آن است كه انسان به منظور حفظ خود از ضرر بر خلاف حق سخنى را مى‏گويد يا عملى را انجام مى‏دهد.»(7)

4 - موسى جارالله تركمانى: «تقيّه عبارت است از حفظ جان از هر چه مايه سرزنش و كيفر است و آن بدين معنا جزء دين به حساب مى‏آيد و در هر چيزى جايز مى‏باشد.»(8)

5 - شيخ مراغى مصرى (م 1364 ه): «تقيّه آن است كه انسان چيزى را كه خلاف حق است براى حفظ خود از ضرر دشمنان كه به جان يا آبرو و يا مال وى برگشت كند بگويد يا انجام دهد.(9)

تعريف ديگرى از شيخ انصارى از فقهاى نامدار شيعه (م 1282 ه) مى‏آوريم تا با تعريف اهل سنّت مقايسه گردد. وى مى‏گويد: تقيّه اسم براى اتّقى يتّقى و تاء بدل از واو است؛ چنان‏كه در نَهَمَة و تَهَمة چنين است و مقصود از تقيّه حفظ خويش از ضرر غير است. از طريق همراهى با او در سخن و يا فعلى كه مخالف حق است.(10)

بنابراين، تقيّه نوعى واكنش و رفتارِ طبيعى است كه افراد يا اقوام و مللى كه از لحاظ قدرت يا نفرات ضعيف‏تر و يا در اقليت قرار دارند و توان رويارويى مستقيم با دشمن را ندارند و يا پيكار مستقيم موجوديت آن‏ها را از ميان مى‏برد با سپر تقيّه خود را از خطر نجات مى‏دهند. در عصر ستم‏شاهى زندانيان سياسى در بازجويى‏ها تقيّه مى‏كردند و كارهايى را كه ضد نظام انجام داده بودند مخفى مى‏ساختند و خود را از مخالفان شاه قلمداد نمى‏كردند و احياناً تظاهر به حمايت هم مى‏نمودند تا از زندان آزاد شوند و به مبارزه ادامه دهند.

مشروعيت تقيّه‏

مسلمانان صدر اسلام روحيه بالايى داشتند و در سايه ايمان به خدا مقاومت عجيبى در تمام عرصه‏ها از خودشان نشان مى‏دادند؛ چنان‏كه تاريخ اسلام از ياسر و سميه (پدر و مادر عمّار) ياد كرده كه پس از اسارت به دست مشركان نه تنها حاضر نشدند به زبان اظهار ندامت كرده و از پيامبر برائت جويند بلكه به دفاع ايدئولوژيكى پرداختند، در نتيجه با بدترين شكنجه‏ها به شهادت رسيدند. هم‏چنين بلال كه ماهيچه پاهايش را شكافته و با مفتولِ گداخته سوزانيدند و زره آتشين بر بدنش پوشانيدند ولى وى پيوسته سرود احداً احداً سر مى‏داد.(11)

يا در حالات «حبيب بن زيد» نوشته‏اند كه عمّال مسيلمه كذاب او را دست‏گير نمودند و پرسيدند: آيا تو گواهى مى‏دهى كه من رسول خدا هستم. وى از روى استهزا گفت: من سخن تو را نمى‏شنوم. مسيلمه دستور داد بدن او را قطعه قطعه كردند و او تا آخر همچون كوه استوار ماند.(12)

ولى عمّار ياسر كه حاضر شده بود بر خلاف عقيده و ايمان باطنى‏اش با زبان اظهار ندامت و برائت كند، از اين عملى كه كرده بود وحشت سراسر وجودش را فرا گرفت، گريه كنان خدمت پيامبر آمد و از اين گفته و تظاهر ابراز ناراحتى كرد.

طبق نظر جمعى از مفسّران شيعه و اهل سنّت، اين آيه در شأن عمّار نازل شد. «الاّ من اكره و قلبه مطمئن بالايمان».(13) با اين آيه بود كه كار عمّار ياسر، مشروعيت و مقبوليت پيدا كرد. روايات نيز اين مطلب را تأييد كرده است.(14) شأن نزول آيه، اطلاق آيه را تقييد نمى‏كند؛ چنان‏كه عموم آيه را نيز تخصيص نمى‏زند. آيه هر نوع اكراهى را در بر مى‏گيرد و اختصاص به مورد تهديد به قتل ندارد.

در قرآن آيات ديگرى نيز داريم كه مشروعيت تقيّه از آن‏ها استفاده مى‏شود:

يكم - همان آيه: «من كفر من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان»،(15) كه كفرِ زبانى را به هنگام اجبار و خطر جايز مى‏شمارد.

دوم: «و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه». مؤمن آل فرعون از مقرّبان و نزديكان فرعون بوده است كه آنان را از كشتن موسى بر حذر مى‏دارد ليكن به وسيله تقيّه ايمانش را مكتوم مى‏دارد تا بتواند به حضرت موسى خدمت كند و او را از خطر نجات دهد؛ همان‏گونه كه آسيه زن فرعون نيز ايمانش را پنهان مى‏داشت تا به قوم بنى اسرائيل و موسى خدمت كند.

در ذيل همين آيه، حديثى از امام صادق (ع) رسيده است كه مى‏فرمايد:

«التّقيّه دينى و دين آبائى و لا دين لمن لا تقية له، و التقيّة تُرس الله فى الارض، لانّ مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل؛(16) تقيّه آيين من و پدرانم است. كسى كه در موارد ضرورى از تقيّه استفاده نكند دين كامل ندارد. تقيّه سپر خدا در زمين است و اگر مؤمن آل فرعون بر خلاف تقيّه، ايمان خود را اظهار مى‏داشت كشته مى‏شد.»

شخص رسول اكرم (ص) نيز سه سال اول، دعوت خود را پنهانى انجام مى‏داد. حضرت ابراهيم نيز براى شكستن بت‏ها از روش تقيّه استفاده نمود و تنها در مقاطع خاصى ايمانش را اظهار مى‏داشت تا زمينه مساعد شود و تبليغ او مؤثّر افتد. شخص حضرت موسى نيز چند سالى در حال تقيّه به سر مى‏برد؛ حتى هنگامى كه بر خلاف تقيّه، قِبطى را با مشتى كه زد كشت فهميد كه اشتباه كرده است، لذا از خدا طلب آمرزش كرد. پيامبر اكرم (ص) تقيّه كنندگان را جزء صديقين به حساب آورده آن‏جا كه فرمود:

«الصّدّيقون ثلاثة: حبيب النجار و هو الذى من اقصى المدينة يسعى و مؤمن آل فرعون الذى يكتم ايمانه و على بن ابيطالب و هو افضلهم؛(17) صديقون سه نفرند: حبيب نجار، مؤمنِ آل فرعون و على بن ابى طالب كه افضل آن‏هاست». اين حديث در منابع شيعه و اهل سنّت آمده است.

سوم: «لا يتّخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله فى شى‏ء الاّ ان تتّقوا منهم تقاةً و يحذّركم الله نفسه و الى الله المصير».(18) در اين آيه خداى متعال افراد با ايمان را از گرفتن دوست و سرپرستانى از كافران نهى مى‏كند و اگر كسى چنين كند رابطه‏اش با خدا قطع مى‏شود. سپس استثنا مى‏كند: «الاّ ان تتقوا منهم تقاةً» مگر اين‏كه در قالب تقيّه باشد و آن در صورتى است كه يك نوع ترسى نسبت به جان و يا جامعه مؤمنان در ميان باشد. تقيّه در اين‏گونه موارد به عنوان سپر دفاعى محسوب مى‏گردد؛ مثلاً دوستىِ ظاهرى با روسيه به خاطر حفاظت از خطر آمريكا جايز مى‏باشد يا روابط دوستانه با اروپا براى حفظ منافع ملت و كشور اسلامى از شرّ آتش‏افروزى دشمنان اسلام گاهى واجب مى‏شود و گاهى تقيّه در مواردى به يك نوع مبارزه مخفيانه و يا سكوت براى حفظ موجوديت به كار برده مى‏شود تا از انواع خطرات و آسيب‏ها محفوظ بمانند.

بنابراين تقيّه - چنان‏كه گفته شد - اختصاص به جامعه شيعه ندارد. اما اين‏كه بيشتر در ميان اقليت شيعه تبلور خاصّى يافته، به دليل اين است كه حكومت‏هاى بنى اميّه و بنى عباس لبه تيز حملات خود را به سوى شيعيان على (ع) هدف گرفته بودند. از اين‏رو جامعه شيعه به امر امامان معصوم (ع) در حال تقيّه به سر مى‏بردند تا موجوديت خود را از خطر نابودى حفظ نمايند. با وجود آن، امامان شيعه پيوسته در زندان‏هاى حكومت‏هاى بنى اميّه و بنى عباس به سر مى‏بردند و در نهايت، اغلب آنان به صورت مرموزى به زهر جفا شهيد شدند. بديهى است براى بقاى يك گروه ادامه مبارزات به شكل سِرّى به مراتب معقول‏تر است از پيكار علنى و ترك تقيّه و نابود شدن.

چهارم: آياتى كه از مخفى شدن اصحاب كهف و اصرار بر اطلاع نيافتن ديگران از جايگاه آن‏ها حكايت دارد نيز يك نوع تقيّه براى حفظ جان و ايمان بوده است. بى‏جهت نيست كه امام صادق (ع) مى‏فرمايد: «التقيّة ترس المؤمن و التقية حرز المؤمن؛(19) تقيّه سپر دفاعى و وسيله حفاظت مؤمن است.»

در حديثى ديگر، مفهوم تقيّه به عنوان مبارزه پنهانى تلقى شده، نه محافظه‏كارى و سازش با دشمن چنان‏كه برخى چنين تلقى نموده‏اند. در اين حديث، فلسفه تقيّه از نظر شيعه كاملاً شفاف سازى گرديده است. امام صادق (ع) مى‏فرمايد: «المؤمن علوىّ لانّه يجاهد اعداء الله فى دولة الباطل بالتقيّة و فى دولة الحق بالسّيف؛(20) مؤمن، علوى است به علت اين‏كه با دشمنان خدا در عصر حاكميت دولت باطل به وسيله تقيّه مبارزه مى‏كند و در زمان دولت حق با شمشير و به شكل علنى به جنگ و جهاد مى‏پردازد.»

غير از آيات و روايات، وجدان و عقل سليم نيز مشروعيتِ اين عمل تاكتيكى و روش عاقلانه را تأييد مى‏كند و آن را يكى از قواعد مترقّى سياسى و اجتماعى و عقلانى به حساب مى‏آورد. گاهى حفظ وحدت جامعه اسلامى كه خيرات و بركات فراوانى بر آن مترتب است از تقيّه نشئت مى‏يابد و اختلافات نيز در پرتو تقيّه مداراتى بر طرف مى‏گردد.

با وجود مشروعيت و جواز آن، اما فقيهان بزرگوار حكم تكليفى آن را به گونه بايسته و شايسته براى عموم مردم روشن نساخته‏اند، بلكه بيشتر به مجزى بودن عمل موافق با تقيّه اگر چه مخالف با حق باشد اكتفا كرده‏اند. و لذا تقيّه از ابعاد مختلف هم‏چنان در حال ابهام باقى مانده است و يك قاعده كلى و شاملى ذكر نكرده‏اند تا بر تك تكِ مصاديق منطبق باشد. از اين‏رو سعى مى‏كنيم مبهمات را روشن و تقيّه را به صورت ضابطه‏مند مطرح سازيم.

اقسام تقيّه‏

انسان مسلمان و آگاه به قواعد دينى گاهى به خاطر ترس از جان و آبرو، عملِ مخالف با حق را انجام داده و يا ترك مى‏كند. يا عقيده‏اى را ظاهر مى‏سازد كه اين را تقيّه خوفى مى‏نامند و گاهى بر جان و آبرويش خوفى ندارد، بلكه به خاطر حفظ وحدت و يا جلوگيرى از اختلاف، عقيده‏اى را اظهار و عمل خلاف حقى را انجام يا ترك مى‏كند.

شقّ اول به نوبه خود بر دو قسم است: 1 - گاهى قطع نظر از ترس جان و آبرو اصولاً اجبار و اكراهى در كار است؛ 2 - گاهى اجبارى در ميان نيست. قسم دوم نيز به نوبه خود دو گونه است: يكى اين كه اين نوع رفتار و گفتار تقيّه‏اى باعث اعلاى كلمه اسلام مى‏شود و زمانى عزت اسلام بر آن مترتب نمى‏باشد. اين قسم از دايره تقيّه خارج است، زيرا بايد تقيّه مشتمل بر حكمت و فايده‏اى باشد.

بنابراين تقيّه به چهار قسم منحصر مى‏شود: 1 - تقيّه از ترس جان و مال و آبرو؛ 2 - تقيّه جبرى؛ 3 - تقيّه به مفهوم كتمان و مخفى‏كارى؛ 4 - تقيّه مداراتى.

بى ترديد، اسلام مى‏خواهد بشر را به سعادت مادى و معنوى برساند و براى انسان‏ها يك زندگى پاكيزه و حيات طيبى را فراهم سازد. بدين علت از يك طرف آنان را از تضادهاى داخلى بر حذر مى‏دارد: «ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم»(21) و از سوى ديگر به وحدت همه جانبه دعوت مى‏كند: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا».(22) از سوى ديگر حفظ نفس را از انواع هلاكت‏ها واجب و ضرورى مى‏شمارد و مى‏فرمايد: «و لا تلقوا بايديكم الى التهلكه».(23) در اين‏جا عقل سليم به مقتضاى فطرت ايجاب مى‏كند كه اگر بين تكليف فردى و عزت و شكوه اسلام تزاحمى به وجود آيد يا ميان حفظ نفس و ارتكاب حرام و واجب تضادى رخ دهد. بى‏شك مسئوليت فردى ساقط مى‏شود و طرف مجتمع را بايد گرفت. جوهر تقيّه را در اين‏گونه موارد بايد شناخت. بنابر اين تقيّه را بايد در دو بخش روشن سازيم: يكى در بخش حكم تكليفى و دوم در ساحت حكم وضعى، خواه اين نوع قول و عمل در شكل تقيّه صادر گردد يا به صورت آزاد و بر اساس اختيار انجام گردد.

اما از نظر حكم تكليفى - چنان‏كه گفته شد - مشروعيت تقيّه از نظر كتاب و سنّت فى الجمله روشن است، حتى آنان كه به خاطر جواز تقيّه بر عالمان شيعه در مواردى تاخته‏اند نيز در اين زمينه توافق دارند؛ مثلاً رشيد رضا بعد از اين‏كه شيعه را مورد نكوهش قرار داده مى‏نويسد: «آن‏چه اين آيه بر آن دلالت دارد اين است كه بر مسلمانان لازم است از ضرر و زيان كافران و دشمنان جان خويش را حفظ كنند» و آن‏چه آيه سوره نحل دلالت دارد نيز همين است و تمام اين‏ها به خاطر ضرورتى است كه ايجاب مى‏كند نه اين‏كه تقيّه جزء اصول دين باشد و تبعيت در آن يك امر دائمى باشد. به همين علت اصحاب ما تقيّه را به سه گونه تقسيم كرده‏اند:

1 - تقيّه حرام: و آن در مورد خون است؛

2 - تقيّه مباح: و آن در مورد اظهار كلمه كفر است؛

3 - تقيّه واجب: كه در غير اين دو مورد پيش مى‏آيد.(24)

ولى شيخ انصارى در رساله تقيّه مى‏فرمايد: تقيّه به احكام پنج گانه تقسيم مى‏شود:

1 - واجب: براى دفع ضرر فعلى و فورى.

2 - مستحب: در صورتى كه ترك تدريجى آن به ضرر منجر گردد؛ مانند ترك معاشرت با ساير مذاهب اسلامى در بلادى كه در آن‏جا زندگى مى‏كنند كه اغلب به بدبينى و مخالفت و نزاع منجر مى‏گردد و از ناحيه آن‏ها ضرر مى‏رسد.

3 - مكروه: ترك تقيّه و تحمل ضرر آن از فعل آن بهتر است مثل اظهار كلمه كفر در مواردى كه ضرر جزئى دارد و يا احتمال معقولى دارد كه در نهايت به ضرر و زيان منتهى شود.

4 - مباح و آن در جايى است كه اجتناب از ضرر و تحمل آن مساوى باشد.

5 - حرام: اگر تقيّه باعث خونريزى شود حرام است. امام صادق (ع) مى‏فرمايد: «انما جعلت التقيّة ليحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فليس تقيةً؛(25) تقيّه براى حفظ جان افراد است، پس اگر باعث شود خون كسى ريخته شود، تقيّه جايز نيست.»

شهيد ثانى در قواعد فرموده است: تقيّه مستحب در جايى است كه مؤمن از ضرر فورى ترسى ندارد و گمان مى‏كند كه در آينده ضررى و لو اندك به او خواهد رسيد. در چنين صورتى تقيّه، جايز است. سپس به تقيّه مكروه و مباح و حرام مى‏پردازد.

خلاصه اين‏كه: تقيّه از نظر اهل سنّت و جماعت و هم‏چنين شيعه اماميه، فى الجمله امرى مشروع و مجاز است و در مواردى هم ترك تقيّه حرام مى‏باشد؛ خواه تقيّه جزء اصول دين باشد يا فروع دين يا يك حكم اولى ضرورى باشد و يا حكم ثانوى. در هر صورت به اصل نتيجه و مشروعيت تقيّه ، ضررى نمى‏زند و مشروعيت آن در اسلام از نظر تمام مذاهب اسلامى روشن و ثابت مى‏باشد.

\* \* \*

پى نوشت‏ها:

1) تاج العروس، ج 1، ص 396، ماده «وقى‏».

2) ابن اثير، النهايه فى غريب الحديث، ج 5، ص 217.

3) ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 401.

4) سرخسى، المبسوط، ج 24، ص 45.

5) آل عمران (3) آيه 28.

6) آلوسى، روح المعانى، ج 3، ص 121.

7) رشيد الرضا، تفسير المنار، ج 3، ص 280.

8) الوشيعه، ص 72.

9) تفسير مراغى، ج 3، ص 137.

10) شيخ انصارى، تقيّه، ص 37.

11) تفسير فى ظلال، ج 5، ص 284.

12) همان.

13) نحل (16) آيه 106.

14) وسائل الشيعه، ج 16، كتاب الامر بالمعروف و النهى عن المنكر، ص 225 و 226.

15) همان.

16) مجمع البيان، ج 8، ص 521.

17) ابن بطريق، العمده، ص 221؛ متفى هندى، كنز العمال، ج 1، ص 60؛ المراجعات، ص 95؛ نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 172؛ ابن عساكر، تاريخ مدينه الدمشق، ج 42، ص 313؛ سيوطى، الجامع الصغير، ج 2، ص 115؛فيض الغدير، ج 4، ص 313. البته در بعضى از روايات به جاى حبيب النجار، مؤمن آل يس آمده است.

18) آل عمران (3) آيه 28.

19) وسائل الشيعه، ج 11، حديث 6.

20) همان، ج 16، ص 209، چاپ اسلاميه، ج 11، ص 466.

21) انفال (8) آيه 46.

22) آل عمران (3) آيه 103.

23) بقره (2) آيه 195.

24) تفسير المنار، ج 3، ص 280.

25) وسائل الشيعه، ج 12، ص 483.